



خواننده توجه دارد که حتی "مورخی" چون کامبخش ۵۰ سال پس از این حوادث بر این نظر است که رضا خان اوایل سال های ۱۹۲۰ با رضا خان اواخر همین سال ها متفاوت بود. آیا این سخن را نباید بدان تفسیر کرد که رضا خان در آغاز عامل انگلیس نبود، ولی رضا شاه به عامل آنان بدل شد. و گرنه باید پذیرفت که ماهیت رضا خان از آغاز تا آخر یکسان بود. روشن است که رضاشاه با رضا خان تفاوت هائی داشت، ولی این ها تفاوت های ماهوی و اساسی نبودند.

واقعیت این است (و سلطانزاده در تمام آثار خود پس از سال ۲۵-۱۹۲۴ بر روی آن تأیید می ورزد) که رضا خان از همان روز نخست کودتا عامل بریتانیا بود. اسناد وزارت خارجه انگلستان که ما پیش از این بدان با استناد جستیم، این نکته را به روشنی اثبات می کنند. کاری که کامبخش می کند این است که نه جناح "راست" بلکه سیاست حمایت شوروی از رضا خان را که در تمام دوران سلطنت اش حتی پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ادامه یافته (و با مخالفت شدید سلطانزاده روبرو شد) توجیه کند. در مورد جناح راست یا چپ در حزب این را باید گفت که تا آن جا که تحقیقات ما اجازه می دهد در مورد رضا خان جناح بیندی دقیقی وجود نداشت. شاید هنوز باید بدنبال اسناد دیگری گشت که به هر حال در اصل مطلب یعنی ارزیابی نادرست کمینترن از رضا خان و مسئله همکاری با "بورژوازی ملی" در ایران و سایر کشورهای خاور (چانکایچک چین، کمال آتاتورک ترکیه، رضا خان ایران و غیره) تنبیری نخواهد داد. به هر تقدیر، حتی اگر جناح راستی هم بوده باشد، نماینده آن سلطانزاده که آقای روستا به او می تازد، نبود، بلکه همان سیروس آخوندزاده و دیگرانشی هستند که پس از نشست باکو در کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، به زور حزب کمونیست آذربایجان و با حمایت ارزونیکدزه و استالین اکثریت را به دست آوردند، و حتی سلطانزاده و رفقای را از حزب کمونیست اخراج کردند.

نادری در مقاله ای که در مورد نیک بین در مجله دنیا نگاشت (۶۷) تصریح می کند که مغالطه حزب کمونیست با رضا خان تا آن جا پیش رفته بود که قرار بود سیروس آخوندزاده (۶۸) به عنوان نماینده حزب با رضا خان ملاقات کند. وی می افزاید این

---

→ شرقی هم اصولاً کارگر نبود (دنیا، سال ۱۱، شماره ۲، ص ۲۲)

(۶۶) کامبخش، همان کتابه ص ۴۰-۳۹، طبیعی است که رضا خان با رضا شاه تفاوت هائی داشت، ولی این ها ماهوی نبودند. رضا شاه جیه گرش، نیرنگریزتر و وضع مستحکمتر، و دستش باز شده بود.

(۶۷) نادری - دنیا، سال ۱۱، شماره ۳، ص ۵۳

(۶۸) در این جا جالب است، توجه خواننده را به این ادعای رضا روستا جلب کنیم که

ملاقات به سبب یورش رضا شاه به حزب کمونیست صورت نپذیرفت. منشاء این سیاست چه بود؟ اردشیر آوانسیان به این پرسش ما پاسخ می دهد. وی در مقاله‌ای که در مجله دنیا در مورد دانشگاه "کوشو" نگاشت متذکر شد که در ملاقاتی که بین برخی کمونیست‌های ایران و سفیر وقت شوروی در تهران، شومیاتسکی، که از تیرماه ۲-۱۳ (ژوئن ۱۹۲۳) به ایران وارد شده بود، دست داد، سفیر شوروی رضاخان را شخصی "مترقی" ارزیابی کرد. مسلم است که این نظر شخص سفیر نبود و بازگو کننده‌ی سیاست خارجی شوروی در ایران بود (۶۹). به نظر ما اشتباه اساسی را شوروی همان زمانی مرتکب شد که حمایت از "بورژوازی ملی" و نه انقلابی را برگزید. عده‌ای ناسیونالیست ممکن است بر این نظر باشند که "شوروی به انقلاب ایران خیانت کرد" یا این که "بدنبال منافع تنگ نظرانه ملی" خود رفت. این نظر اگر به آنتی کمونیسم آلوده نباشد و با رونیویسی سرسری از مورخان امپریالیستی نباشد، دست کم ناشی از تفکر تنگ نظرانه "ملی" راستگرایانه است. مارکسیست‌ها وظیفه دارند بر مسئله انقلاب در ایران همچون مسئله انقلاب در دیگر کشورهای آسیائی، به مثابه جزئی از انقلاب جهانی بنگرند و معیار آنان تنها می تواند این باشد که آیا این یا آن ستراتیژی در جهت توسعه انقلاب جهانی و تضعیف امپریالیسم هست یا نه؟ هر معیار دیگری غیر تاریخی و ضد مارکسیستی است. به نظر ما اتحاد سیاست همکاری با "بورژوازی" در ایسین کشورها و مصالحه موقتی با بریتانیا به امید انقلاب در غرب، تصمیمی نادرست بود. واقعیت نیز بعدها عدم صحت این ستراتیژی را نشان داد (انقلاب در چین، ویتنام، کوبا و غیره، و شکست انقلاب در غرب). افزون بر این، در مورد ایران حتی در انتخاب "نماینده" این بورژوازی کمینترن و حزب کمونیست شوروی دچار اشتباه بزرگی شدند و رضا خان مسلماً نماینده این "بورژوازی ملی" ایران نبود. بر عکس هنگامی که

آخوندزاده و آمنالهم را که قرار بود با رضا شاه ملاقات کنند "جناح مترقی" می داند و سلطانزاده و رفقاییش را "راست رو" می نامد. دنیا، سال ۳، شماره ۴، ص ۷۰. (۶۹) دنیا، سال ۹، شماره ۴، در مورد نظرات موافق شومیاتسکی درباره رضا خان نگاه کنید به مقاله او که به امضای "چرووی" در مجله بین الملل کمونیست چاپ شده بود که عنوان آن در یادداشت شماره ۸۰ ذکر خواهد شد.

(۷۰) برخی ممکن است بر ما ایراد بگیرند که پیراز طرد سید صبا، حکومت رضاخان نبود و کسانی چون قوام، مستوفی الممالک و مشیرالدوله نخست وزیر ایران بودند. ولی چنین نظری ساده لوحانه است، زیرا واقعیات تاریخی نشان می دهد که تعیین کننده‌ی اوضاع سیاسی ایران در آن زمان مستوفی و پیرنیا بودند و نه حتی قوام. سیاست اصلی کمترش پله‌ای اختیاری و تاسمین "صلح و آرامش" با کارگزاران بریتانیا از طریق رضا خان پیش



سال‌ها بعد نماندگان راستین منافع ملی مردم زحمتکش ایران و قشرهای میانی فیصله وابسته به اقتصاد امپریالیستی، یعنی دکتر مصدق، در اس‌جندیش ضد امپریالیستی قرار گرفت، شوروی و عمال سیاست خارجی آن، حزب شده، هر چه که در توان داشتند برای خودکردن او به کار گرفتند. این بهره‌ای بود از اعمال نه بیسک سیاست سوسیالیستی جهانی، بل، کارسیاسی "ملی" تنگ‌نظرانه حکومت شوروی که سال‌ها بیتراز انقلاب جهانی را رها کرده، همه چیز را در خدمت توسعه نفوذ "مافی" خود می‌خواست.

نگاهی سه اسناد بیفکنیم.

چچین وزیر خارجه اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۲۱ در مورد حکومت رضا خان کسسه (۷۰) از شربدنامی سند ضیا الدین رها شده بود چنین اظهارنظر کرد، (( در ۲۲ ژانویه [۱۹۲۱] رفیق روتنسان به عنوان سفیر نام الاختیار [حکومت] شوراها در ایران منصوب شد. کاراخان معاون چچین کابینه جدید انگلوفیل را آگاه کرد که آذربایجان سرخ زمانی نیروهای خود را از گیلان ... فرا خواهد خواند که نیروهای انگلیسی نیز از ایران بیرون کشیده شوند. کابینه انگلوفیل افتتاح مجلس را به تعویق انداخت. در ۲۱ فوریه رضا خان [دولت] را واژگون کرد. دولت جدید سید ضیا الدین قرارداد ایران و انگلیس را ملغی کرد و برنامه وسیعی را از برای اصلاحات طرح کرد. در همان روز روسیه سرخ معاهده‌ای به امضا رساند که از همه آثار سیاست‌سنمگراته‌ی تزاری در ایران میرا بود. ... لکن کابینه سیدضیا الدین به این علت که، علیرغم همه این اقدامات هنوز انگلوفیل مانده بود، دیری نپایید. از آن زمان تا کنون مشاوران نظامی انگلستان از کار برکنار شده اند، در ۱۸ سپتامبر مشاور مالی بریتانیا ایران را ترک گفت. تنگداران جنوب (اس.بی.آر) که افسران آن انگلیسی بودند نیز مرخص شدند. در ۲۰ اکتبر جبهه گیلان منحل (لیکیده) شد. (( (۷۱). این نقل قول نشان می‌دهد که این حزب کمونیست ایران نبود که "قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان" نبود، بلکه مسوولان سیاست خارجی شوروی نتوانستند ارزیابی درسی از اوضاع و احوال ایران و تغییرات آن و رضاخان اقدامات وی کسب‌کنند و به موقع سیاست انگلستان را دایر بر برکناری سیاستمداران

→ می‌برند. در این مورد کافی است به کتاب "ملک الشعراء، بهار تاریخ حزب سیاسی رجوع کرد.

(۷۱) یک سال دیپلماتی شوروی در خاورزمین *Une Année Diplomatique Soviétique en Orient; Inprecorr, Ed. F., NO, 17, 23.11.1921, p. 103.*

و نیز *The Revolutionary Movement in Iran, Ibid, pp. 1064-67.*

سنتی هوادار خویش از صحنه سیاسی ایران و جانشینی مهرهای نو چون رضاخان را بیه درستی دریابند . (درواقع تنها کسی که تا حدی تغییر جهت سیاست بریتانیا را بیه سوی "انقلاب" به عنوان تاکتیک جدید دریافت ، همان سلطانزاده بود .) سند دیگری این نظر را تایید می کند .

چهرین در ۱۹ نوامبر ۱۹۲۱ طی نامه‌ای به استالین نوشت که "حکومت شوروی نمی بایستی تنها خود را به حمایت سیاسی از جنبش‌های رهاشی‌بخش ملی در خاورزمین محدود کند ، بلکه الزام آور است که حکومت‌های ملی جوان را کمک کند تا اقتصاد خسود را انکشاف یخشند و کادر تربیت کنند" . (تاکید از خ. ش.) چهرین ضمن اشاره به نشانه مثبت این خط منی در مناسبات با افغانستان ، مغولستان و ایران (که در آن زمان قوام نخست وزیران و رضا خان سردار سپه همه کاره‌اش بودند) به استالین نوشت که "همان سیاست را می بایستی در مورد ترکیه نیز به مورد اجرا می گذاشتند . " لنین نیز در نامه خود به استالین (مورخ ۲۰ نوامبر) چنین اظهار نظر کرد ، (( رفیق استالین رونوشت پاسخ خود به چهرین را لطفاً برای من ارسال خواهید داشت ؟ به نظر من حسی با وی [چهرین] است . )) (۷۲) . در این مورد ما به نامه روتشتاین به مبررا کوچک خان نیز اشاره کرده ایم . لنین در نامه ای به چهرین وزیر خارجه شوروی از شکایست روتشتاین از "باکو" ، یعنی دفتر قفقاز حزب کمونیست روسیه شوروی سخن می راند و این می رساند که این دفتر و جناح قفقاز ( استالین و ارژونیکوزه ) با سیاست روتشتاین در ایران توافق نداشتند . به هر حال ، لنین خود در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۲۱ به روتشتاین نوشت ، در مورد سیاست وی در ایران چنین اظهار نظر کرد ؛ (( فکر می کنم که با سیاست محتاطانه شما در ایران کاملاً موافق باشم . من هنوز سخن " طرف دیگر" [ظاهراً دفتر باکو] را نشنیده ام اولی به نظرم می رسد که دلایل اساسی شما غیر قابل رد باشند . آیا شما می توانید رساله‌ای در مورد ایران بنویسید تا ما بتوانیم همه درباره موضوعی چنین هیجان انگیز ولی کم شناخته شسته بیاموزیم ؟ بسیار مهم است که جهت (اوریان‌تاسیون) کار ما در خاور شعیبسن شود . )) (۷۳) .

(۷۲) نامه‌ای به استالین در مورد ایران ، کلیات ، لنین ، جلد ۴۵ ، چاپ مسکو ، ۱۹۷۰ ، (ترانسه) ص ۲۲۲-۲۲۶ . آن چه در گنومه آمده است توضیحات تعلیم کنندگان ۱۵ یات لنین است .

(۷۳) نامه لنین به استالین ، ۱۶ ژوئیه ، ص ۲۵۳ ، جلد ۴۵ ، کلیات ، ترانسه ، ۱۹۷۰ ، و نامه دوم به روتشتاین به تاریخ ۱۳ اوت ، ص ۲۳۹ ، جلد ۴۵ ، کلیات ، چاپ ، ترانسه ، ۱۹۷۰ . در مورد توضیحات و دخالت‌ها ، ر باکو ، نگاه کنید به همان جلد ۴۵ ، ص ۶۸۵ ، شماره ۲۲۶ .

باز هم سند دیگری چچرین در پاسخ یک مولف غربی به سال ۱۹۲۷ درباره‌ی بیسر خورد حکومت شوروی با رضا شاه نظر زیر را ابراز داشت (و این دیگر زمانی است که سلطانزاده و دیگر کمونیست‌های هم نظر او در مورد رضا شاه موضع قاطع اختیار کرده بودند . (( رضا شاه در گذشته اقدامات نیکی در سازمان دادن ارتش ایران که به کار سرکوب جنبش انقلابی گرفته شد . و مبارزه علیه بقایای فئودالیسم انجام داد و بدین سان شالوده‌ی یک حکومت مدرن را با تمام مضامین آن در جهت انکشاف سیاسی و اقتصادی ایران ریخت. تا این حد وی ، علیرغم بدبینی علنی اش نسبت به اصطلاح بلشویسم ، از حمایت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برخوردار بود. اکنون کاملاً روشن نیست که وی در آینده چه خواهد کرد . گرایش وی به سوی بریتانیا کاملاً هویداست . اما شاید این امر تماماً از مقتضیات مالی خزانه‌داری ایران ناشی باشد . در هر اقدامی که در جهت تحکیم استقلال ایران باشد ، وی بدون تردید از حمایت دوستی ما برخوردار خواهد بود . (( (۷۴) . در مورد سیاست چچرین در خاورزمین بسند نیست خواننده به تلگراف‌های رمزی همین کمیسر خارجی شوروی به کرامین ، نماینده تجاری شوروی در لندن ، که برای عقد قرارداد تجاری انگلیس و شوروی در مذاکره با لوید جرج، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، بود ، رجوع کنند . خواننده در آن جا خواهد دید که چگونه انقلاب در شرق قربانی "سوسیالیسم در یک کشور" شد . \*

بی فایده نخواهد بود یادآور شویم که کنگره دوم حزب کمونیست ایران ( در ارومیه ) در ارزیابی خود در همان سال ۱۹۲۷ به این نظر درست رسید که رضا شاه از همان آغاز ، عامل امپریالیسم انگلستان بود و نزدیکی های ظاهری وی با اتحاد شوروی و اخراج مشاوران انگلیسی از ارتش و مالیه ایران و انقراض قرار داد ۱۹۱۹ توسط سید ضیا الدین همه جز مانور برای فریب نیرو های ترقیخواه در ایران نبود (۷۵) . یک سند وزارت خارجه انگلستان (۷۶) این مطلب را به خوبی می رساند . در این سند

(۷۴) V. Sheean, *The New Persia*, N.Y., 1927, p. 210.

(\*) نگاه کنید به Ullmann, R.A., *Anglo-Soviet Accord*, Princeton, 1972 و نیز همین نقل قول ها در کتاب زیر مربوط به سرنوشت کنگره معروف یا کو و اسناد منتشر نشده آن *Le Premier Congrès des Peuples de l'Orient, Documents Inédits, Ibid.*, pp. 77-79.

(۷۵) نگاه کنید به مقاله سلطانزاده در مورد کنگره دوم حزب کمونیست ایران (جلد ۴ اسناد ) و نیز کامبخش همان کتاب ص ۴۰ ، که بدون ذکر مأخذ همین فاکت را تکرار می کند

(۷۶) در این مورد نگاه کنید به رساله‌ی احمدسلامتیان به فرانسه *Salamatian, A. Historique du Rôle de l'Armée en Iran, Mémoire, Faculté de Droits et des Sciences Economiques, Univ. de Paris, 1970, p. 78-*



مستر نورمان سیر وقت بریتانیا در ایران به وزیر خارجه آن کشور گزارش می دهد که روز قبل سید ضیا، به نزد وی رفته ، اظهار داشته بود که الفای قرارداد ۱۹۱۹ صرفاً اقدامی است ظاهری ولی متن این قرارداد در "عمل" به مورد اجرا گذاشته خواهد شد .  
مستر نورمان همچنین می افزاید (( وی [ سید ] گفت به منظور پرهیز از خصومت دولت شوروی حائز کمال اهمیت خواهد بود که ماهیت انگلوفیل و ضد بلشویکی دولت جدید در حال حاضر تا حد ممکن مستتر بماند .))

ولی متاطفانه این سیاست محیلانه بریتانیا و عمالش در ایران موثر افتاد .  
ما قبلاً اشاره کردیم که بحث این مطلب طولانی است که چرا شوروی و کمینتسرن چنین سیاسی در ایران اتخاذ کردند . این که علت این سیاست نادرست چه بوده است اکنون مورد بحث ما نیست ، تنها باید تاکید کرد که بر خلاف نظر ناسیونالیست های راست ایرانی ، این سیاست از "خیانت" عامدانه رهبران آن دوران ناشی نشد ، بلکه نتیجه منطقی استراتژی نادرستی بود که رهبران شوروی برای حفاظت از انقلاب روسیه در قبال شکست انقلاب در غرب و شرق و الویت دادن به اولی اتخاذ کردند . (در این مورد خواننده به مقدمه کتاب اسناد چاپ نشده کنگره باکو ، یاد شده در بالا، ارجاع می شود.)

این سیاست عملاً در جهت "سوسیالیسم در یک کشور" طی طریق کرد . تروتسکی که خود بعدها از مخالفان "سوسیالیسم در یک کشور واحد" بوده، سندی به دست می دهد که حاکی از آن است که این سیاست حتی زمانی که وی مسئولیت طرح و اجرای سیاست در حکومت شوروی را داشت نیز مورد تایید وی بود . احتیاج شوروی به مبادلات تجاری که ناشی از مقتضیات مرحله انکشاف نیروهای مولده در روسیه بود، آن کشور را به سوی عقد قرارداد تجاری با انگلستان کشاند . تروتسکی که هواداران این نظر بود که انقلاب نخست شوروی باید در باختر پیروز شود ، و نه در شرق، این نظر را درست نمی دانست که می توان و باید از طریق دامی زدن به جنبش های انقلابی ضد امپریالیستی در خاورزمین ، یعنی منبع اصلی استثمار و انباشت ارزش اضافی انحصارات بین المللی، سرمایه داری را تضعیف کرد و به زانو در آورد . به عبارت دیگر وی دیالکتیک بین

..... در مورد این مانور سید ضیا نگاه کنید به ترجمه گزارش دوره نوردن از مذاکره اش با سید . در کتاب جمعه ، شماره ۴ ، ۱۳۵۸ ، گفتنی است که همین مانور را نیز ملایان در فردای سرنگونی رژیم پهلوی ، بویژه به نحو احسن در امر گروگانگیری به کار گرفتند . و هیچ یک از گروه های چپ ایران بر این شگرد آگاهی نیافت . شاید اگر هر همچون مسئولان دولت آمریکا ، که نگران جان گروگان ها بودند ، بر این انگیزه خمینی و دستیارانش آگاه می شدند ، به آن حمایتی دریغ از "خط صد امپریالیستی امام" در نمی خاستند و با دست خود گور خمینی و سیاسی خود را نمی کشیدند .

انقلاب آرادبختش ملی در خاور ( به رهبری پرولتاریا ) و انقلاب پرولتری در باختر را نمی دید و البته تاریخ در ۵۰ سال اخیر عکس نظر وی را به اثبات رساند . این اشتباه تئوریک تروتسکی ( که متأسفانه هنوز از جانب هواداران او امروز نیز تکیه می شود ) وی را به این جا رساند که طی نامه ای به لنین و سایر رهبران شوروی پیشنهاد کرد که از حمایت از انقلاب در شرق دست شویند و به مصالحه با بریتانیا تن در دهند .

متن این نامه سری که اخیراً در اسناد تروتسکی منتشر شده است به شرح زیر است ( ۷۷ ) : ( ( رونوشت ، نهایت سری ، تلگراف پستخانه شماره ۶۴۳ ، ۴ ژوئن ۱۹۲۰ - به کمیساریای ملی امور خارجه ، رفیق چجرین ، رونوشت به رفقا لنین ، کامنیسکف ، کرسنکی و بخارین .

تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا ، ایران و بخارا و افغانستان بر این واقعیت (فاکت) گواهی می دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگترین دشواری های ممکن را برای ما موجب خواهد شد \* . حتی آذربایجان شوروی ، علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه ، قادر نیست بر روی پای خود به ایستد . تا زمانی که وضع در باختر تشبیه شده است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر شده است ، خطرات لشکر کشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود . از سوی دیگر ، - و در این مورد تأیید هر چه بیشتری موجود است - در سیاست بریتانیا به هیچ وجه یگانگی مطلق نظر دیده نمی شود و ما ظاهراً می توانیم پیدایش یگانگی نظر را به تعویق بیاوریم ( ۷۸ ) . از این نتیجه می شود که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً به منزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیاز آور است .

لذا نتیجه می شود : (۱- در شرق ما باید به کار سیاسی و تربیتی بپردازیم ( دروس سیاسی ، کار حزبی و تشکیلاتی ، مدرسان نظامی و غیره ) ، در حالی که نباید

( ۷۷ ) نگاه کنید به The Trotsky Papers, 1917-1922, Ed. Jan. M. Meljer, Vol. II, The Hague, 1971, p. 209.

( \* ) خواننده توجه دارد که این نظر تروتسکی عکس نظر سابقاً براده است .  
 ۲ ژوئن مصادف است. با حضور نیروهای شوروی در ایران تشکیل جمهوری سوسیالیستی ایران در کیلان به عمارت میرزا کوچک خان و سه هفته پیش از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران ( ۷۸ ) لنین در پاریس این نامه متذکر می شود ، " مذاکرات : لنین ، جرج با کراسین ( فرستاده شوروی در لندن برای عقد قرارداد اقتصادی ) بیسار روشنی مطابق نشان داد که انگلستان - ان به لهستانی ها - و به رانکسل کمک می کند و کمک خواهد کرد . بدون تردید یگانگی نظر وجود دارد . " ( همان جا )

از هیچ گونه توصیه‌ای بر ضد گام‌هایی که چه از روی حساب، و چه ضرورتاً حمایت نظامی ما را در بر گیرد، فروگذار کرده، ۲- ماباید با استفاده از همه طرق و وسایل به تأکید دایر بر آمادگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم. (تروئسکی)

آن چه در بالا رفت‌نشان دهنده‌ی نظر تروئسکی است و ثابت می‌کند که اساس تفکر سیاست خارجی شوروی در اوایل سال‌های بیست‌از کجا سرچشمه می‌گرفت، چنان‌که قبلاً دیدیم و بعد نیز خواهیم دید، سیاست شوروی از این به بعد درست‌در جهت‌هایی که تروئسکی نظر داد سیر کرد. ادامه این سیاست در ایران را در حمایت از رضا خان و سپس رضا شاه، حتی تا پس از سرکوب‌شدن نیروهای انقلابی و به ویژه کمونسست‌های ایرانی مشاهده می‌کنیم. نگاهی به تظاهرات سیاسی این حمایت‌ی افکنیم.

چشمیران در هفته‌نامه کمینترین، پس از به حکومت رسیدن رضاخان بر این عقیده بود که دولت ملی سردار سپه، رضاخان، "زیر حمله امپریالیست‌ها سست و فئودال‌ها به تحریک آمریکا و انگلیس جنگ داخلی علیه وی را آغاز کرده‌اند (۷۹). همین نویسنده از سخنرانی داور وزیر رضا خان (۲۷ سپتامبر ۱۹۲۴) در باره بهبود وضع دهقانان یاد کرده، افزود "دولت سردار سپه بدون تردید در جهت بهبود وضع دهقانان اقدام می‌کرد و بدین وسیله بر توده دهقانان تکیه می‌توانست کرد." (۷۹) نویسنده دیگری از کمینترین تحت عنوان (( حوادث ایران )) ادعا کرد که رضاخان زیر فشار انگلیسی‌ها بود و مبارزه علنی آنان بر ضد وی در لباس بازگشت احمد شاه به ایران صورت می‌گرفت (۸۰). "ایراندوست"، نویسنده دیگر کمینترین با این کسبه عقیده داشت، ایران هنوز تمام و کمال از قید نفوذ امپریالیسم بریتانیا آزاد نشده بود، و سبب آن را سبب ضعف اقتصادی و مالی ایران می‌دانست، با این همه بر این نظر بود که "ساختن حکومت ملی" بر ویرانه‌های هرج و مرج کهن و فئودالیستی و مناطق نفوذ انگلیسی‌ها در دست‌انجام بود (۸۱).

همین ایراندوست در مقاله دیگری در هفته‌نامه کمینترین در مورد انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی این تغییر را "مرحله مهمی از انکشاف حکومت ایران" دانست، قاجاریه را نماینده ارتجاع و رضا شاه را نماینده بورژوازی شهری، بازرگانان،

Teheschmiran, "Zur Lage in Persien", Inprekorr, 22 Dez. 1924, p(۷۹) 2277.

(۸۰) جرووسی همان تروئسکی عضو شوروی در ایران پس از ۱۹۲۲ است. A; Tehorvonyy "Events in Persia", The Communist International, Dec. 1925

(۸۱) "ایراندوست همان اوسنروف، کاردار پیشین تجاری روسیه شوروی در ایران است که بعداً خود در تصدیه‌ها از میان رفت. Inprekorr, 26 Mai, 1926, p. 736



پینه وران و کارمندان دولت قلمداد کرده و بر این عقیده بود که فتوادلها بر ضد رضا شاه متحد شده بودند (۸۲).

ایرانمکی نیز به نوبه خود از دیکتاتوری بورژوازی رضاخان که در عین حال به "اقدامات پیشرو" دست زده بود یاد می کرد (۸۳) و در مقاله دیگری مریحسا از "مبارزه دولت ملی رضا خان بر ضد فتوادلیم ایران" سخن گفت (۸۴).

T. سادولسکی، خیر در همین هفته نامه کمینترن (۸۵) نوشت نزاع بین مردم و نیروهای نظامی رضاخان در اواخر سپتامبر ۱۹۲۵ در مقابل مجلس کوشش ارتجاعیستون ایران (۸۶) برای "متزلزل و بی اعتبار کردن شوروی است، که به همراه بهترین بخش ملیون ایران از وی [رضاخان] حمایت می کند". این موضع گیری سادولسکی در واقع به آخرین نبرد بین آزادیخواهان و مبین دوستان راستین ایران بر ضد ارتجاع در حال اوج رضا خان مربوط است. همین نویسنده رضا خان را "فاکتور سیاسی تعیین کننده ای" می دانست و افزود که "رضاخان منافع طبقه معینی را نمایندگی نمی کند و پایه اجتماعی ثابتی ندارد"، "وی از همه به دموکرات ها نزدیکتر است" و این که امپریالیست های انگلیسی در صدد بودند از هر وسیله ای برای "واژگون کردن رضا خان و جانشینی وی توسط یکی از محتملترین خویش" استفاده کنند. از تحلیل طبقاتی "مارکسیستی" سادولسکی که بگذریم، که رضاخان را ماوراء طبقات معرفی می کند، نکته مهمتر این است که وی با کمال تردستی آزادیخواهان ایران و نیروهای دموکراتیک را ارتجاع و ارتجاع رضاخانی را پیشرو و ضد ارتجاع معرفی می کند. تاریخ در این مورد داوری قاطعی کرده است. راسکولسیکف، فرمانده پیشین ناوگان شوروی در دریای مازندران که در ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ در بندر اتزلی لنگر انداخت (نگاه کنید به نظرهای مثبت او در مورد میرزا کوچک خان، اسناد، جلد یکم صفحات ۷۸-۸۰) نیز به نوبه خود

(۸۲)

*Inprecorr*, 31 Dec. 1925, p. 1081.

(۸۳) ایرانمکی همان پاسدو و خف است که مسؤول امور خاور و مسائل وزارت خارجه شهری بود، و بعدها به سفارت آن کشور در ایران رسید، و سپس در تنبیه های استالین به قتل رسید.

*Inprecorr*, 7.11.1925, p. 931.

(۸۴)

*Inprecorr*, 14.1.1926.

(۸۵) نگاه کنید به سادولسکی A. Sadovnik, "La Situation Politique en Perse", *Inprecorr*, 17.10.1925.

(۸۶) این نظریه در نظر مورخان معاصر شوروی در مورد ۱۵ خرداد شبیه است. در این مورد نگاه کنید به انتقاد کامیونس به کتاب آقایی، مدوخ شوروی، که معتقد است ۱۵ خرداد اقدامی ارتجاعی علیه برنامه های اصلاحگرانه شاه بوده است. (دنیسا، سال ۸، شماره ۳)

در ادامه همین سیاست در ۱۹۲۶ پس از ذکر این که نفوذ انگلستان در ایران افزایش یافته بود ، چنین اظهار نظر کرد (۸۷) :

(( از سوی دیگر ، اتحاد شوروی همسایه وی [ ایران ] به کشوری نیرومند تبدیل شده است و با ایران مناسبات اقتصادی دارد ، و با شیوه های مسالمت آمیز در بین طبقات حاکم جامعه ایران اقتدار ( اتورینه ) سیاسی کمب کرده است ، بالاخره قدرت و ثوق [ الدوله ] توسط رضاخان که هوادار استقلال ایران و سیاست اصلاحات [ رفرم ] است کنترل خواهد شد . وی [ رضا شاه ] در مبارزه بر ضد زمینداران فئودال بیسسه قدرت رسید . ))

جالب توجه است که در این دوران هیچ گونه مقاله ای نه از سلطانزاده و نه سه هیچ یک از دیگر رهبران حزب کمونیست ایران در مجله کمینترین نشر نمی یابد ، و اظهار نظرها منحصر به " متخصصین " کمینترین است . ولی اگر کمونیست های ایرانی چگونگی سلطانزاده در پاره ای موارد دچار اشتباه شدند و یا سکوت " اختیار کردند " ، ولی پس از جلوس رضا شاه به تخت سلطنت دیگر مبارزه آنان علیه وی فطعی بود . اما این امر در مورد سیاست خارجی شوروی صادق نیست .

می دانیم که جندی پس از جلوس رضاخان به "تخت شاهنشاهی" وی به کمک مشاوران فاشیست خود و به ویژه نیمورناش ، اقدام به تاسیس حزب "ایران نو" ، تلف "حزب ایران نوین" بعدی ، کرد . سفیر بریتانیا در گزارشی که درباره تاسیس این حزب به وزارت خارجه متبوع خود فرستاد نوشت :

" من اعتقاد دارم که آن عالیجناب [ تیمورناش ] کوچکترین علاقه ای بیسسه ایده آل های بلشویکی ندارد و یکی از اهداف حزب او ریشه کن کردن کمونیسم و سوسیالیسم است ، و این که وی صمیمانه مصمم است تا جایی که برای او میسر است به تبلیغ فاشیسم در ایران پایان دهد " (۸۸) .

همین سفیر در گزارش دیگری افزود (۸۹) که مبارزه با سوسیالیسم و کمونیسم از جمله برنامه های تیمورناش است و این که حزب ایران نو و رضائاه - تیمورناش یک "حزب فاشیستی" است .

برخورد مسئولان حکومت شوروی حتی تا یک سال پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ، پس از این که نیروهای انقلابی ایران قلع و قمع شده ، دموکرات ها و بیسیسماری از کمونیست ها به زندان افکنده شده بودند ، با حکومتی که ، حتی به قول سفیر انگلیس

Императору, 24.7.1926, p. 937. (۸۷)

P.O. E. 4116/520/34, 20.9.1927 (۸۸)

P.O. E. 3909/520/34. (۸۹)

در ایران "فاشیسی" است، چگونه بود؟ این برخورد را به خوبی می توان از پذیرائی شایان آن دولت از همین تیمورتاش فد کمونیست که کمر به نابودی جنبش سوسیالیستی - کمونیستی ایران بسته بود، مشاهده کرد.

در ژانویه ۱۹۲۲ تیمورتاش برای یک دیدار رسمی از اتحاد شوروی وارد مسکو شد. در ایستگاه راه آهن با استقبال لیتوینوف، وزیر خارجه، و کاراگنن، معاون وی، روبرو شد. در ضیافتی که به افتخار تیمورتاش داده شد، وزیر خارجه شوروی، جام خود را به سلامتی رئیس دولت ایران، رضاشاه، تیمورتاش و نیز سر بلندی مردم ایران (اهداف نامتجانس) نوشید (تعارف دیپلماتیک!) تیمورتاش این دشمن قسم خورده کمونیسم نیز جام خود را به سلامتی استالین نوشید. وزیر خارجه شوروی در مذاکره خصوصی ای که با وزیر بریتانیا در مسکو، سر جان اووی داشت، تیمورتاش را "مردی با مشخصات استثنائی و حاکم واقعی ایران" معرفی کرد (۹۰).

برای تکمیل این بخش بی مناسبت به نظر نمی رسد درباره حمایت شوروی از رضا خان و رضا شاه که به ثبات حکومت وی کمک فراوان کرد، این اظهار نظر مصطفی فاتح کارمند صدیق شرکت استعماری نفت ایران و انگلیس را نیز اضافه کنیم. وی در کتابی که به زبان انگلیسی نگاشت (۹۱) این طور اظهار نظر کرد: ((در نتیجه رویدادهای سیاسی اخیر در این بخش از جهان، عمدتاً ناشی از اوضاع و احوال حاکم در روسیه، که مفاصل پهن از جنگ روسیه را نسبتاً سخت کنترل در آورده، ایران طی چهار سال گذشته [۲۶-۱۹۲۲] از ثبات دولتی برخوردار بوده است. سال ها بود که ایران تنها این حد زیاد از استقلال سیاسی، امنیت کشوری که امروز برخوردار است، بهره ای شبرده بود.)) ولی اگر چه سیاست شوروی با گرایش هر چه بیشتر رضا شاه به فلسف ارتجاع جهانی و، به ویژه با پیدایش و قدرتمندی هیتلریسم، به آغوش فاشیسم، در مورد حکومت ایران تغییر کرد<sup>۹۲</sup>، ولی این به معنای دفاع حکومت شوروی و کمینترن از کمونیست های ایرانی نبود. به غیر از قلع و قمع بسیاری از آنان به دست دستگاه استالینی، بقیه نیز که در ایران در جنگال رژیم فاشیستی رضاشاه اسپر بودند، به ندرت از حمایت بین المللی برخوردار شدند. نکارنده مثلاً کوچکترین اعتراضی از جانب کمینترن و نه حزب کمونیست شوروی علیه تصویب قانون سیاه

(۹۰) F.O. E 363/363/34, Sir John Ovey

(۹۱) مصطفی خان فاتح *Economic Position of Persia*, London, 1926, p. 88

(\*) (برای ناگفته گذارد که حتی در سال ۱۹۲۰ در داشره المعارف کیسور شوروی (جامد سابق الذکر ۲۵) مه ۶-۱۹۱، به هنگام ذکر از رضا خان هموزار مبارزه "ضد انگلیسی" وی سخن می رود.

ندیده است، حتی محاکمه و مرگ ارانی، موافق اسناد کمینتورن که ما بررسی کرده‌ایم، حتی شایستگی ذکر نیز پیدا نمی‌کند. جالب خواهد بود که "مورخان" حزبی، در صورتی که چنین اسنادی باشد، به انتشار آن‌ها کمر همت ببندند. (در مورد ارانی نگاه کنید به مقدمه جلد ۱۵ اسناد. گفتن دارد که طی ده سال گذشته هیچ یک از مورخان شوروی و ایرانی در این مورد لب‌باز نکرده‌اند.)

اکنون که سیاست شوروی در مورد رضاخان و رضاشاه را بررسی کرده‌ام، می‌توانیم به تحقیق بپردازیم که "حجاج راستی" از حزب کمونیست ایران، رضاخان را مورد تایید قرار نمی‌داد، بلکه سیاست کمینتورن، اتحاد شوروی و نیز حزب کمونیست ایران، هر سه در این زمینه اشتباه آمیز بود. حتی سلطانزاده که از نخستین و شاید تنها منتقد جدی سیاست حمایت از رضا شاه پس از سال‌های ۱۹۲۵ بود، نیز از این اشتباه مبری نبود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که، چنان‌که قبلاً دیدیم، بین سال‌های ۲۷-۱۹۲۴ اثری از او در دست نیست. آیا این را باید به "مغضوب" بودن او نسبت داد؟ ناشی از مخالفت وی با سیاست اشتباه آمیز بالا دانست؟ پیش از این دیدیم که او به هنگام تاجگذاری رضاشاه بلافاصله مخالفت خود را با ادامه چنین سیاستی اعلام داشت. و به همین دلیل برای مدتی از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد. آیا باز گشت وی، ابتکار او برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران در کنگره دوم و تصویب برنامه جدید حزبی و مبارزه حزب برضد رضا شاه، هنگامی که رهبری "راست" کمینتورن کنار زده می‌شد، حکایت از این نمی‌کند که طی چند سال او را به کنار گذاشته بودند؟ به هر تقدیر، عدم مخالفت اولیه سلطانزاده با سیاست نادرست حمایت از رضا خان، و مخالفت سرسختانه اش را با سیاست نادرست حمایت از رضاشاه از ۱۹۲۵ به بعد تا ناپدید شدنش در سال‌های ۳۲-۱۹۳۱، هیچ کدام را نمی‌توان به حساب "راستروی" یا "چپروی" گذاشت. همین‌طور این نظریه را دایره بر عدم لزوم گذار ایران از مرحله سرمایه‌داری (که در کنگره دوم حزب نیز تصویب شد) به حساب چپروی نوشت، به این انتقاد شوریک آقای کامبخش که این نکته را "چپروی" می‌داند (۹۲) مسمی برداریم زیرا حائز اهمیت است.

در نگرش اول، نظر کامبخش درست می‌نماید، یعنی این که در زمان نگارش آن یعنی دوران پهلوی به سهولت دیده می‌شد که ایران به مرحله سرمایه‌داری پا گذاشته است، و در میان کشورهای با اقتصاد وابسته، از آن دسته بود، که با سرعت مناسب سرمایه‌داری در آن گسترش می‌یافت، ولی آیا به صرف این که ایران پایه

انکشاف سرمایه داری گذاشته است می توان نظر سلطانهزاده و کنگره دوم حزب کمونیست را که در اوضاع و احوال ایران سال های ۱۹۲۰ ابراز شد ، نادرست انگاشت ؟ به نظر ما نه .

نخست به این دلیل که بنا بر شیوه علمی تاریخی مارکسیستی ، ما نمی توانیم برای تاریخ تنها یک تالی (آلترناتیف ) قائل شویم ، یعنی این نظر را تایید کنیم که چون ایران به انکشاف سرمایه داری گشاده شده است ، این امری اجباری ، و غیر قابل اجتناب بوده است . مارکسیست ها ، بر خلاف دترمینیست ها به "جبر تاریخی" معتقد نیستند . نتایج تاریخی حاصل و بر آیند عملکرد عوامل و اوضاع و احوال مختلف اند . در هر مقطع تاریخی عامل یا عواملی می توانند اثرات کوناگونی را سبب شوند .

مارکس که از گذار اجتناب ناپذیر فئودالیسم به سرمایه داری ، و از سرمایه داری به کمونیسم سخن می گوید ، براین نظر نبود که این ضرورت در مورد همه کشورهای جهان صادق خواهد بود ، گذار از فئودالیسم به سرمایه داری ، اگر چه برای پیشرفته ترین کشورها الزام آور بود ، در عین حال خود ، با توجه به این فاکت تاریخی که انکشاف جوامع نا هماهنگ است ( به ویژه در دوران سرمایه داری و مراحل بلافاصله پیش از آن - قانونمندی انکشاف نا هماهنگ ) نفی کننده همین ضرورت برای سایر کشور ها تواند بود که به مدار بازار جهانی (بازار سرمایه داری) گشاده می شوند . به عبارت دیگر منطبق دیالکتیکی همین ضرورت خود نافی ضرورت انکشاف عادی ( به معنای انکشافی که در کشورهای مسروپیل روی داد ) مناسبات سرمایه داری در کشورهایی است که سخت تاثیر انکشاف سرمایه داری مسروپیل قرار می گیرند . این مطلب را مارکس به نیکی در مورد روسیه که تازه به انکشاف سرمایه داری پا می گذاشت ، هر چند به اختصار ، در مقدمه به چاپ روسی "مانیفست کمونیست" بیان کرد . ما در ایسن مقدمه از قول او می خوانیم (۹۳) :

(( وظیفه مانیفست کمونیست عبارت بود از اعلام نابودی آبی واجتناب ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی ، ولی در روسیه به موازات آنها پیر تب و تاب سرمایه داری که با سرعت تمام در حال انکشاف است ، و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که تنها اکنون در حال تکوین است ، پیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکسی دهقانان مشاهده می کنیم . اکنون این سؤال پیش می آید : آیا آبتجین روسی - این شکل مالکیت دستجمعی ابتدائی زمین - که در حقیقت اکنون به سختی مختل و ویران شده است ، می تواند بلاواسطه { یعنی بدون گذار از سرمایه داری } به شکل عالی

(۹۳) برای ترجمه فارسی نگاه کنید به مانیفست کمونیست ، چاپ میکرو ، ۱۹۵۱ ، ص ۱۵-۱۴ .

کمونیستی مالکیت زمین بدل گردد؟ یا این که، بر عکس، باید نخست همان جریان بحریه‌ای را بپیماید که مختص انکشاف تاریخی باختر است؟ تنها پاسخی اکنون [تا کسب از غش] می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه سرآغاز انقلاب پرولتری باختر بشود، به نحوی که هر دو یکدیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند سرچشمه تکامل کمونیستی شود. (۱۰)

از این استدلال به خوبی و به نحوی غیر قابل انکار روشن می‌شود که پیدایش مالکیت بورژوازی همواره یک ضرورت "تاریخی" ندارد، بلکه به شرایط و اوضاع و احوال انقلاب در جهان، یعنی جهان سرمایه داری در حال گسترش و در عین حال مضمحل شده از یک سو و انقلاب پرولتری از سوی دیگر دارد.

همین نکته را لنین با دقت بیشتری (دقت بیشتر، زیرا در زمانی که لنین اتخاذ موضع می‌کرد هم انکشاف سرمایه داری پیشرفته تر بود و هم این که جنبش انقلابی در شرق گام های بلندتری برداشته بود) بیان داشت. لنین در کنگره دوم کمینترن مطلب را به شرح زیر بیان می‌کند:

((آیا درست است که انکشاف اقتصاد سرمایه داری برای آن دسته از کشورهای عقب افتاده ای که دستان در کار رهایی خویش هستند و از جنگ اول به بعد جنبش های ترقی خواهانه در آن ها آغاز شده است، اجتناب ناپذیر است؟ ما بدین سؤال پاسخ منفی می‌دهیم. هنگامی که پرولتاریای ظفرمند پروپاگاندا منظم را پیش برد، و دولت های سوویتی با تمام وسایلی که در اختیار دارند، به کمک آن ها بشتابند، آن گاه نادرست خواهد بود اگر تصور کنیم که مرحله انکشاف سرمایه داری برای این کشورهای عقب افتاده اجتناب ناپذیر است... بین الملل کمونیست بایستد اساس تشویریک این نظر خود را روشن دارد که با کمک پرولتاریای پیشرفته تر، کشورهای عقب افتاده می‌توانند بر رژیم سوویتی برسند و از آن بگذرند، و از طریق مراحل مختلف انکشاف به کمونیسم برسند، بی آن که نیازی به گذار از مرحله انکشاف سرمایه داری داشته باشند.)) (۹۲)

بدین ترتیب، می‌بینیم که تحلیل مارکسیستی گذار به سرمایه داری را بسمرای کشورهای چون ایران ضروری نمی‌دانست. نباید توجه داشت که سلطانزاده نیز پرهیز از مرحله سرمایه داری برای ایران را در خلا مطرح نمی‌کرد. وی همانند مارکسیست چنین امکانی را تنها در مابعد پیروزی انقلاب در کشورهای پیشرفته می‌دانست. در واقع صفات این نظر را در تجربیات و عدم گذار جمهوری های شوروی در آسیا از مرحله انکشاف سرمایه داری ملاحظه کرده ایم. سلطانزاده این نظر را هم در کنگره حزب

(۹۲) لنین، کلیات جلد ۳۱، شماره ۱۹۶، مسکو، مه ۱۹۲۰-۵۲

کمونیست ایران ، هم در کنگره دوم کمینترن ، هم در رساله عرضه شده به لنین\* ، و هم در نوشته های دیگر خود تا فروکش جنبش جهانی کارگری در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ بیان می داشت . تنها پس از این فروکش بود که ، با توجه به تغییر اوضاع و احوال جهانی ، نزهای کنگره دوم (ارومیه) را مطرح کرد ، که در آن ها نظریات جدید و متناسب با آن اوضاع و احوال جدید را عنوان داشت .

بدین سان ، می توان گفت که اگر انقلاب ایران در سال های ۱۹۲۰ به پیروزی می رسید ، پرولتاریای جوان ایران نیز می توانست با تکیه به پیروزی های پرولتاریای روسیه و اروپای غربی نیز از گذار دردناک سرمایه داری اجتناب ورزد و از طریق سیستم سوویت ( مأمود رونیوس سوویت های روسیه نیست ، بلکه انطباق این نظر به اوضاع و احوال "ویژه" ایران ، یا به عبارتی انکشاف و انطباق انجمن های زائیده دوران مشروطیت است ) به ساختمان کمونیسم نزدیک شود ، و از همین طریق به انقلاب جهانی نیز مدد برساند . \*

تذکار این نکته به فایده نیست که اصل تر سوویت های دهفانی در شش سرق را سلطانزاده در کمیسیون مسئله خاوردومین کنگره کمینترن ارائه داد و لنین نظریات خود را با تکیه به این تر سلطانزاده که براساس تجربیات جمهوری های آسیای شرقی ( ترکستان ) تنظیم شده بود تکمیل کرد ( نگاه کنید به نطق لنین در کنگره دوم ) (۹۴) . اکنون روشن نیست چرا کامبخش ، سلطانزاده را در این زمینه آماج حمله قرار می دهد ؟

ولی این همه "انتقادات" به سلطانزاده در مقابل حملاتی که فردی به نسام "رنجیر" (در اصل گلبراس) در چند مقاله مفصل مندرج در شوروی به نام خاور انقلابی نگاشت جلوه ای ندارند . این حملات ظاهراً پس از "مغضوب" افتادن سلطانزاده و تبعید وی (به سبیری) صورت گرفت . "رنجیر" از "ایران شناسان" ستالینی بود که پس از تبعید سلطانزاده "المنخار" آرام ساختن "اعتراضات علیه این تبعید را یافت و طی این چند مقاله مبانی "علمی" این غضب و تبعید را مطرح کرد . "رنجیر" در مقاله ای به نام "رفیق سلطانزاده سخنگوی خرده بورژوازی درزمینه انقلاب ایران" (۹۵) طی یک "تحلیل" شماتیک "مارکسیستی" درباره ای این که کویا علت

(۹۵) شماره های ۱ (۱۷) و ۲ (۱۸) ۱۹۲۲ و ۲ (۲۴) ۱۹۲۴ در مجله *Revoljucii Vostok* مقالات رنجیر تحت عنوان "رفیق سلطانزاده چون سخنگوی گرایش خرده بورژوازی درزمینه مسائل انقلاب ایران"

همچنین نگاه کنید به مقاله "رنجیر" ضد ستاره سرج ، طرد ۹ اسناد .

شکست حزب کمونیست ایران و عدم دوام آن در مقابل دیکتاتوری رضاشاه، همانا تاثیر پذیرای حزب از ایده تئولوژی خرده بورژوازی و دهقانی و پشه‌ورانه و لبرالیم سیاسی بوده است، سلطانزاده را نماینده نفوذ دوگانه خرده بورژوازی شهری در حال اضمحلال در حزب کمونیست ایران معرفی کرد. جای شگفتی نیست که رنجبر کوچکترین اشاره‌ای به سیاست اشتباه آمیز کمینترن در حمایت و تقویت رضاخان، خردکننده جنبش انقلابی و کمونیستی ایران نمی‌کند و همه کاسه کوزه‌ها را یک جا بر سر سلطانزاده می‌شکند. رنجبر با کمال بی‌پرواگی سلطانزاده را منمهم کرد که در پرنسپ‌های انجینی تجدید نظر (رویزین) به عمل آورد، "ضرورت‌لنینی" یک تحلیل دقیق و عینی از آرایش طبقاتی جامعه و روابط متغایب آن‌ها را، پیش از دست‌یازیدن به هر عمل انقلابی، درک نمی‌کرد، رنجبر همچنین به پیروی از بهترین سنن ستالینسیم، و طبق معمول بدون ارائه کوچکترین مدرک، سلطانزاده را "به آشتی لنینیم"، "شما تیس"، "التقاط گرائی"، "سنتزمکانیک"، "اپورتونیسیم راست"، "چپ‌روی"، "عدم درک نقش لنین و ملشویک‌ها در جنبش‌های بیخشی ایران" و بالاخره "دفاع از انکشاف غیر سرمایه‌دارانه" متهم می‌کند. شباهت برخی از این‌ها با آن چه در بیخشی "انتقادات" در بالا نقل شد شگفت انگیز است. کار حمله ناجوانمردانه به سلطانزاده باز هم با نکیه به بهترین سنن ستالینسیم، به آن‌ها می‌کشد که وی در "روز روشن" سلطانزاده را متهم می‌سازد که گویا وی تز امپریالیسم لنین را درست نمی‌دانسته است، و این کسه عصر سرمایه داری کثونی را به مثابه عصر امپریالیسم نفی می‌کرده است، چگونه رنجبر این اتهام خود را وارد می‌آورد؟ در کنگره ششم کمینترن سلطانزاده طی نطقی علیه نظریه "سرمایه مالی" در طرح برنامه گفت (۹۶)؛ "رفقا من در کمیسیون برنامه علیه این نقطه نظر سخن گفتم که عصر ما را عصر سرمایه مالی می‌دانند. من در درجه اول این نظر را نادرست می‌دانم که این عصر را با عصر امپریالیسم همانند بدانیم" (۹۷). رنجبر چه می‌کند؟ وی سخنرانی سلطانزاده را آن‌چنان تفسیر می‌کند که گویا سلطانزاده مخالف این بیسود که عصر حاضر عصر امپریالیسم است و لذا با اقدام به جنین تفسیری "موفق" می‌شود سلطانزاده را نافی امپریالیسم و ضد لنینی معرفی کند. البته جنین تحریفی تنها از دست استالینست‌های قهار

۹۶- (\*) در مورد جنبش‌های انجینی در ایران نگاه کنید به رساله دوم این نویسنده در کتاب فوق‌الذکر: *l'Union Soviétique et les Tentatives de Soviet* (۹۶) نگاه کنید به صورت جلسات کنگره ششم کمینترن و نیز جلد ۴ اسناد، ص ۱۴۵-۱۴۵.

(۹۷) نگاه کنید به همان مجلد مقاله "سرمایه مالی".



و مجریی که " تنها راه حل " مسائل را بدانم ، ناخشن مخالفان خود، و از این طریق، نابودی جسمانی آنان می دانند، بر می آید . شکست انگیز نیست اگر در سیستم استالینی پس از سال های ۲۲-۱۹۲۱ دیگر به سلطانزاده فرصت دفاع داده نشد .

رنجبر ابرادهای دیگری به سلطانزاده وارد می آورد . از آن جا که بحسب پیرامون همه این اتهام ها و ایرادها بسیار محمل است ، و قصد این مقدمه تنها معرفی سلطانزاده بوده ، نه ارزیابی کامل زندگی سیاسی او، ما تنها به یکی از این ایرادها که به نظر ما درست می آید می پردازیم . سلطانزاده معتقد بود کسیه رضا شاه حامل مناسبات سرمایه داری در ایران نبود و به تقویت فئودالیسم کمک می نمود . به نظر ما نیز این نظر سلطانزاده نا درست است . روشن است کسیه رضا شاه به مالکان بزرگ و متوسط نیز تکیه داشت ، ولی حکومت وی با اقدامات رفرمیستی که طبق برنامه های نئوسوسیالیستی ، به منظور جلوگیری از انقلاب در ایران انجام می گرفت ، به رشد سرمایه داری کمک می کرد . در واقع باید قبول کرد که حرکت سریع اقتصاد ایران به سوی مناسبات سرمایه داری از آغاز حکومت رضاخان شروع شد . به هر حال ، حتی به طوری که گفته شد ، اگر بنظر سلطانزاده را نادرست تلقی کنیم ، باز هم نمی توان نظر وی را حمل بر این کرد که وی سخنگوی خرده بورژوازی در حال اضمحلال بود ( مگر " مارکسیست " کسی را بدانیم که هرگز دچار اشتباه نمی شود ، مثلاً استالین ) . آشکار است کسیه هدف رنجبر از این " انتقاد " از سلطانزاده تذکار اشتباه های وی نبود ، بلکه مقصود در واقع توجیه برکناری ، تبعید و سپس تیرباران این کوشنده ی انترناسیونالیست ایرانی بود . این شیوه ای بود ( و هنوز هست ) که استالینیست ها برای مبارزه و نابودی مخالفان خود به کار می برند .

این نکته را نیز نباید ناگفته گذارد که در سال های ۱۹۳۰ ، یعنی حتی پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ ، رنجبر مُنقِد به پیروی از سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران ، ضمن " انتقاد " به سلطانزاده در وابستگی رضاشاه به امپریالیسم بریتانیا تردید داشت و این بنظر سلطانزاده را که " اراهه رضاشاه را اسباب انگلستان می کشد " نادرست انگاشت ( پانویس ۹۵ ، مقاله اول جلد چهارم اسناد ، صفحه ۶۷ ) . و خواننده البته باید این نکته سنجی " رنجبر " را حمل بر " ژرف بینی مارکسیستی " وی و تعلق سلطانزاده به خرده بورژوازی نکند .

سلطانزاده از حمله رهبران جنبش کمونیستی ، دست پرورده انقلاب کبیر اکتوبر و اوضاع و احوال انقلابی پس از جنگ جهانی اول بود . وی به جنبش کارگری جهانی و

و جنبش کارگری ایران و همچنین به اتحاد شوروی خدمات بسیار ارزنده‌ای کرد . در اهمیت او همین بس که کتابی نیست که در باره بین الملل کمونیست ( از جانب دوست یا دشمن) منتشر شود و از وی یاد نکند (۹۸) . برخی استالینیست‌ها او را "تروتسکیست" معرفی کرده اند ، نا همانند هزاران هزار مورد دیگر ، نابودی او را "توجیه" کنند . نگارنده سندی دال بر نزدیکی نظرهای سلطانزاده با عقاید تروتسکی نیافته است ( که البته اگر هم یافت می شد ، نمی توانست توجیه جنایت نابودی سلطانزاده باشد) مگر این نظر سلطانزاده که انقلاب در شرق زمانی به پیروزی می رسد که پرولناریسای صنعتی متروپل از سرمایه داری این کشورها سلطه قدرت کند . ولی این موضع دلیلی "تروتسکیسم" یا نزدیکی با تروتسکی نیست ؛ زیرا این نظر منحصر به تروتسکی نبود و بسیاری از رهبران بلشویسم ، منجمله لنین نیز در دورانی بر این نظر بودند ؛ این نظر را حتی استالین نیز تأیید کرد (۹۹) . بر عکس ، دلیلی در دست است که نشان می دهد که سلطانزاده از نزدیکان تروتسکی نبود . تروتسکی در ارزیابی مقدماتی ای که از شمیم کنگره کمینترن داد (۱۰۰) نوشت : " بر سر مسئله برنامه نماینده اندونزی الفونزو ، تنها کسی بود که دقیقاً نظرهای ما را منعکس می کرد . " از مواضعی که

---

(۹۸) مثلاً نگاه کنید به *A. Palmieri, La Politica Asiatica dei Bolscevici, Chi, Bologna, 1924; Komunističeskije Internacjonal' Kratkij, Is-toričeskij Očerok, Moskva, 1921; Devanti, L'Internationale Communiste, Paris, 1970, G. Nollau, International Communism and World Revolution, London, 1961, p. 59.*

(۹۹) نگاه کنید به مقاله استالین به نام "شرق را فراموش نکنیم" ، کلیات روسی ، جلد ۴ صص ۲-۱۷۱ و نیز کتاب استالین در این مقاله صریحاً نوشت " این در ساختن زمان است که نخست باید زنجیرهایی را که امپریالیسم برپای اروپا بسته است و سراسر جهان را زیر سلطه خود گرفتار است از هم درید . " *"N'Oubliions pas L'Orient", Schram, Ibid.*

(۱۰۰) *"Quelques Remarques Provisaires Sur VI<sup>e</sup> Congrès du Comintern", 9.9.28, Contre le Courant, L'Org. de L'Opp., 1927-28, Paris, 1971.*

(۱۰۱) پس از مرگ هوشی مین ، ایر. آزاد طی مقاله او را نخستین مارکسیست آسیایی خواند . نویسندگان مائوئیست روزنامه " توهین " به مائو خوشنود شدند و آنرا سراسر مل کردند که گویا نویسنده ایران آزادخواه بوده مائوئیست‌دو را تحقیر کند ، و این اظهار نظر را دال برداشتی با " کمونیسم معاصر " یعنی " مائوئیسم " دانستند ؛ ایران آزاد به نوبه خود جواب گفت . ما مطمئنیم که اگر نویسنده ایران آزاد ارسافه سلطانزاده آگاهی می داشت ، آن اظهار نظر را در مورد هوشی مین نمی کرد . اگر این داوری مائو بر بوده

سلطانزاده در مسئله انقلاب و رفرمیسم از یک سو ، و جنبش انقلابی در خاور و باختر از سوی دیگر ، اختیار می کرد به نظر می رسد که نظریات وی بیشتر به مواضع روزالوگزامبورگ نزدیک بوده باشد تا نظریات تروتسکی .

بر این نکته باید تاکید کرد که سلطانزاده نخستین آسیائی بود که با تکیه به مندولوژی مارکسیستی به مطالعه جوامع آسیائی پرداخت ، و به ویژه در مورد ایران آثار تحقیقی وی حائز اهمیت فراوان است . به جرات می توان گفت که وی نخستین مارکسیست آسیائی بود (۱۰۱) . نگاهی به آثار وی این امر را در ماورا هرگونه تردیدی به اثبات می رساند . کافی است اشاره شود وی به سال ۱۹۲۰ دو اثر دربارۀ " جامعه ملل " و " سرمایه مالی " منتشر کرد که هنوز به عنوان آثار منتشره از جانب کمیته حائز اهمیت تاریخی و تئوریکاند ، و این چنین نیز مورد استفاده و استناد قرار می گیرند .

تکرار این نکته بی اهمیت نخواهد بود که سلطانزاده اگر نه تنها کس ، که از جمله افراد معدودی بود که در آغاز سال های ۱۹۲۰ مسئله سوویت های دهقانی را به مثابه وسیله ای در بسیج و سازمان دهی دهقانان عنوان کرد . رساله سابق الذکر وی در آستانه کنگره دوم کمیته ، که بنا به درخواست لندن نوشته شده بود ، و همچنین سخنرانی لندن و خود وی در این زمینه در همان کنگره دوم در مورد تجربیات سوویت دهقانی در ترکستان بهترین گواه این مدعی است . بدین ترتیب ، آشکار می شود کسسه بر خلاف نظر مورخان غربی و همچنین مبلغان مائوئیست ، مائوئیست دین نخستین کمونیستی نبود که به این نظریه رسید ، (باید اذعان کرد که اهمیت مائو بیشتر در کار بست این نظریه است . (۱۰۲) .

سلطانزاده یکی از فرزندان شریف و مبارز ایران بود . سراسر زندگی آگاه او در مبارزه بر ضد ارتجاع بین المللی و سرمایه داری جهانی و به خاطر پیوستن به کمونیسم و بهروزی مردم ایران و رهائی شرق از اسارت امپریالیستی گذشت ، فروتنی ، از خودگذشتگی ، پرکاری ، علمیت و دقت در کار تحقیقی ، استقلال رای ، جرات بیست انتقاد از بزرگترین مراجع سیاسی تا حد سرباختن ، از خصیصه های وی در مبارزه به

چشمه انقلابی " آرزوگران آمد ، جر المومس بر تاجر و تعصبشان که برایشان بسیار گران تمام شده است ، نخواهیم خورد ، شماره مطبوعات ، فـوق الذکـر به ترتیب برآید :

ایران آزاد ، شماره ۶۴ ، شهرتیسر - آور - مه ۱۳۲۸ ، نوده ، شماره ۶۷ (ص ۱۴) ، ایران آزاد ، شماره ۶۹ ، مارس - آوریل ۱۹۷۰ .

(۱۰۲) لندن ، کلیات ، چاپ فرانسه ، جلد ۳ ، شماره ۱۹۶۱ ، مه ۵۲ ۲۴۷

خاطر کمونیسم بود. با این که از اقلیت مذهبی ایران بود، اسلام را خوب می‌شناخت، بر اقتصاد و تاریخ ایران تسلط داشت. در امور نظامی از جمله بهشتی‌سازان کادوهای کمیونترن در آسیا بود. و مهمتر این که، علیرغم وفاداری به اتحاد شوروی (که فکر می‌کرد در خدمت انقلاب جهانی است) و کوشش برای ساختن سوسیالیسم، آن گاه که شخص داد سیاست آن کشور در مورد ایران نادرست است و به پیروزی انقلاب در ایران، به مثابه جزئی از انقلاب جهانی، کمک نمی‌ماند، از انتقاد تا دم صبرگ باز نایستاد. او، علیرغم لغزش‌هایی چند، تفکری مستقل داشت. مدیحه مسسرای رهبران "کبیر" نبود. با سیستم فکری تمکین و مدج و ثنا غریبه بود. احتمالاً، یکی از علل غضب‌ناکی به وی نیز همین امر بود. سلطانزاده از جمله کسانی نبود که به خاطر حفظ مقام "رهبری" و منافع ناچیز فردی به هر خواری تن در دهد و عمری را در مدیحه سرایی "خدایان" در رفت و آمد بگذراند. با نوکر منشی و اطاعت کورکورانه ائمتی نداشت. به نظر ما درست به دلیل همین خصایل انقلابی بود، که، بر خلاف برخی ایرانیان دیگر به میدان تیرباران اعزام شد، یعنی به افتخار پادشاهیسته ای که استالینیسم به بهترین کمونیست‌ها اعطا می‌کرد، نائل آمد.

آن چه در این سرسخ گفته شد مختصری بود درباره‌ی آونیس سلطانزاده. بحسب مفصل پیرامون نظرهای وی را (چه درست و چه نادرست) باید به انتشار آثار کامسسل وی موکول کرد.

ما امیدواریم که انتشار این مجلد سوم (درکنار پاره‌ای از آثار او به زبان های آلمانی، فرانسه و انگلیسی) گام دیگری در جهت شناساندن این کوشش‌کننده کمونیست برجسته ایرانی باشد. باشد که ارثیه معنی این رزمنده انترناسیونالیست در آموزش مبارزان انقلابی ایران و شیفتگان رهائی انسان‌ها از قید استثمار و بردگی و رهائی ایران از بند امپریالیسم قرار گیرد.

پاریس (۲۲ بهمن ۱۳۶۲) خ. ش \*

\*) هنگامی که این مجلد برای چاپ آماده می‌شد، جزوه ای به دست ما رسید به نام دو پیش در حزب کمونیست ایران، از انتشارات سازمان وحدت کمونیستی، تهران (۹) ۱۳۶۲. در مقدمه، این جزوه که گویا کار "تحقیقی" یک گروه "مواد" آن سازمان است، با لحسن فرعونتی آمده است که: "ویندگان مقاله اغلب به علت عدم دسترسی به منابع دست اول روسی، منابع یا ترجمه های آن‌ها به زبانهای اروپایی [کدا]، به عنوان ترجمه‌های موجود در زبان فارسی مراجعه کرده و احکام [کدا] خود را به این منون و ترجمه‌ها مسند کرده اند. طبعاً ما واقف هستیم که در رژیم وایس گراو ضد فرهنگ و ولایت فقیه امکان دسترسی به اسناد و منابع مورد نظر برای بررسی های جامع تحقیقی وجود ندارد. با اینهمه باید توجه داشت که نوشته‌های ما، مانند شوروی و جنبش انقلابی جنگل و مقدمه های اسناد جنبش [کارگری]، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران [به ترتیب]، اثر مصلحتی شعاعیان و کارهای پژوهشی خسرو شاکری، چاپ‌های نسخه انتشارات مردمک، فلورانس

از نظر گاه‌تحقیقی در زمینه، مسائل تاریخی‌ارزش و اعتبار ویژه ای ندارند." در عین حال نویسندگان این جزوه در پایان (صفحات ۶۹-۶۸) می‌نویسند: "دست‌آورد های مبارزان واقعی کمونیست ایران چه از لحاظ تئوریک و چه از لحاظ نمونه، تاریخی دارای اهمیت است و بر عهده، تاریخ نگاران و مبارزان کمونیست امروز است که اسناد تاریخی حاوی این دست‌آوردها را از خطر از بین رفتن برهانند و با انتشار و تحلیلی آن بر مسیر انقلاب آینده نور بیفشانند."

تضاد آن مقدمه و این موخره بر خواننده، تیز بین پوشیده نیست. ما قصد نداریم در این حاشیه به این جزوه و شیوه، فرعون‌ی آن بپردازیم، اگر بحثی باشد باید آن را با پژوهشگران کرد نه روز و بیان، حقایق به روشنی آفتاب‌اند. به گفتن این بسنده می‌گیم که هنگامی که ما بخش مهمی از توان خود را، همچون باستان‌شناسان، به خدمت "کشف" حقایق و اسناد نهضت‌کارگری ایران گرفته بودیم، تا آنها را بشناسیم و بشناسانیم، نویسندگان این جزوه و آموزگاران دانای آنان، که امروز با این تفرعن استالینی با کار ما روبرو می‌شوند، اندر کوشش بخش "اشار تئوریک" مجاهدین خلق، چریک‌ها و "امام" خمینی گرفتار بودند. ایماں که چنین رویکردی با ما دارند بی‌هوده به استالین و استالینست‌های ایرانی (نوده ایست‌ها) ایراد می‌گیرند. اینان با عنوان این رویکرد تفرعن آمیز تعلق خود را به همان مکتب افشا می‌کنند.

جای تاسف بل نگرانی، است که گروهی که خود را میرا از آن کاستی‌ها می‌دانند خود کمتر از آنان گرفتار آن تفکر نیست. شگفتی‌بخش دارد، "محققینی" که تنها به‌کار دیگران خصوصا اسناد تاریخی تکیه داشته‌اند، به نتیجه گیری ای جز آنچه مثلا در مقدمه، جلد چهارم آمده، نمی‌رسد که بزعم آنان "ارزش ویژه ای ندارد. خواننده، تیزبین درخواهد یافت که آن مواضع اصولی که در جزوه آمده است با آنچه در مقدمه، جلد چهارم (ده سال پیش) آمده بود، تفاوت مهمی ندارد.